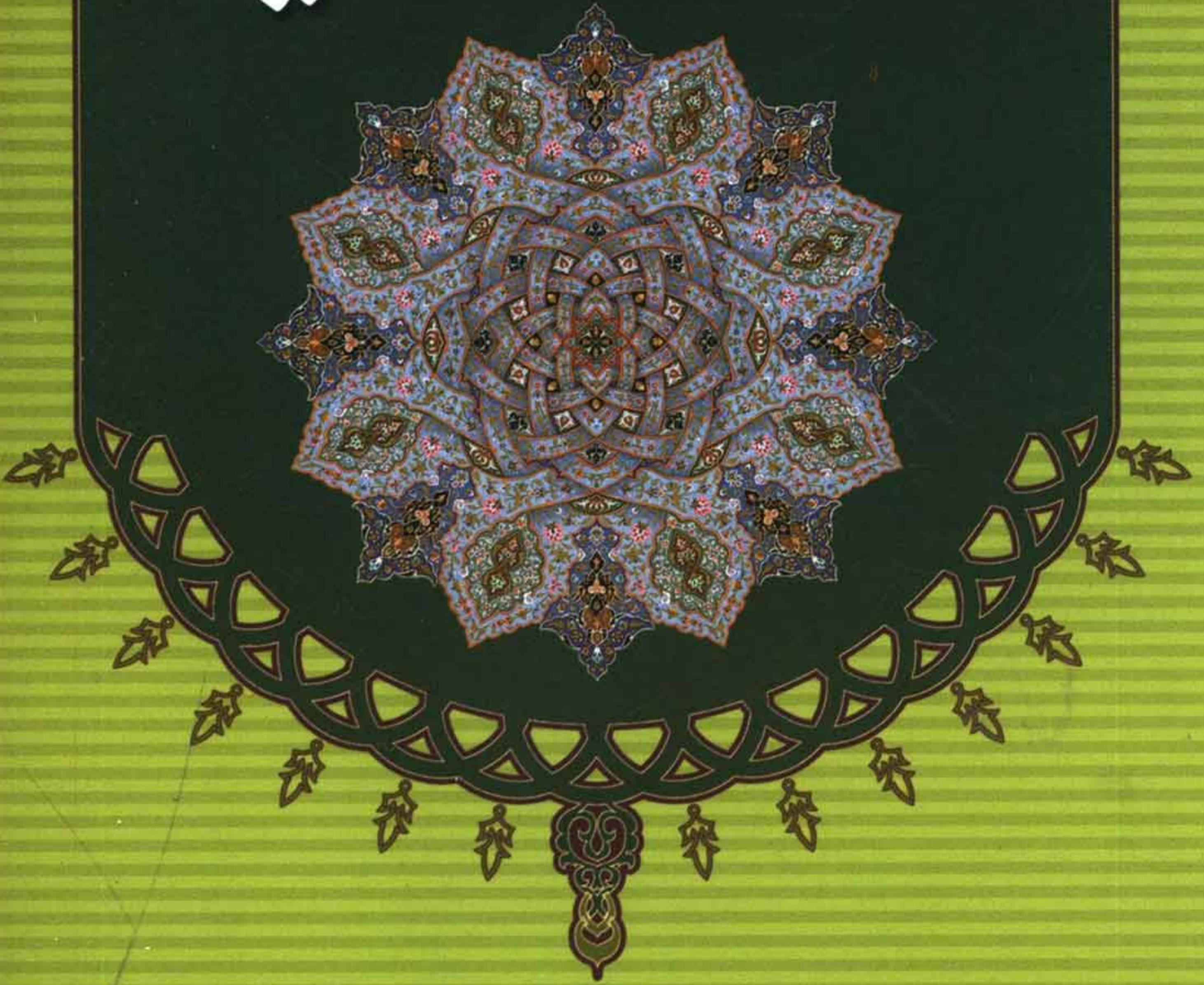




نشر دستور

# در انتظار خورشید



نیزه ایلاتی حسینی



# در انتظار خورشید

نیره ایلاقی حسینی

زمستان ۸۶



نشر دستور

شماره شابک ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۲۳۵-۴-۷ ۹۶۴-۹۱۲۳۵-۴-۷

سرشناسه: ایلاقی حسینی، نیرہ ۱۳۲۳-  
 عنوان و نام پدیدآور: در انتظار خورشید/ نیرہ ایلاقی حسینی  
 مشخصات نشر: مشهد: دستور، ۱۳۸۶.  
 مشخصات ظاہری: ۸۸ص  
 شابک: 9789649123547  
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
 موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم ۲۵۵- - شعر  
 موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴.  
 موضوع: شعر مذهبی - قرن ۱۴.  
 رده بندی کنگرہ: ۱۳۸۶ ۳ب ۶۸/PIR۷۹۶۲  
 رده بندی دیویی: ۸۱۱/۶۲ شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۳۳۶۳۷

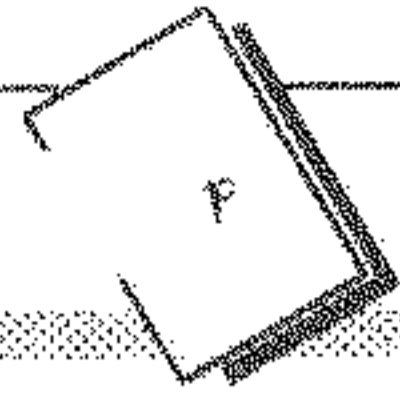


نشر دستور

مشهد، صندوق پستی ۱۳۸۸-۹۱۸۹۵ تلفن ۰۹۱۵۳۱۴۸۲۷۷ شمار  
 ۰۵۱۱-۸۴۳۵۲۵۲ پیام نگار: shahri81@yahoo.com  
 در انتظار خورشید  
 سراینده: نیرہ ایلاقی حسینی  
 نوبت چاپ: اول  
 حروفچینی و صفحه آرایی: فاطمه عطایی  
 امور فنی و چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی  
 قطع: رقعی (۸۸ صفحه)  
 تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۸۶  
 شمارگان: ۲۰۰۰  
 حق چاپ محفوظ است  
 شماره شابک ۹۶۴-۹۱۲۳۵-۴-۷ ۹۶۴-۹۱۲۳۵-۴-۷

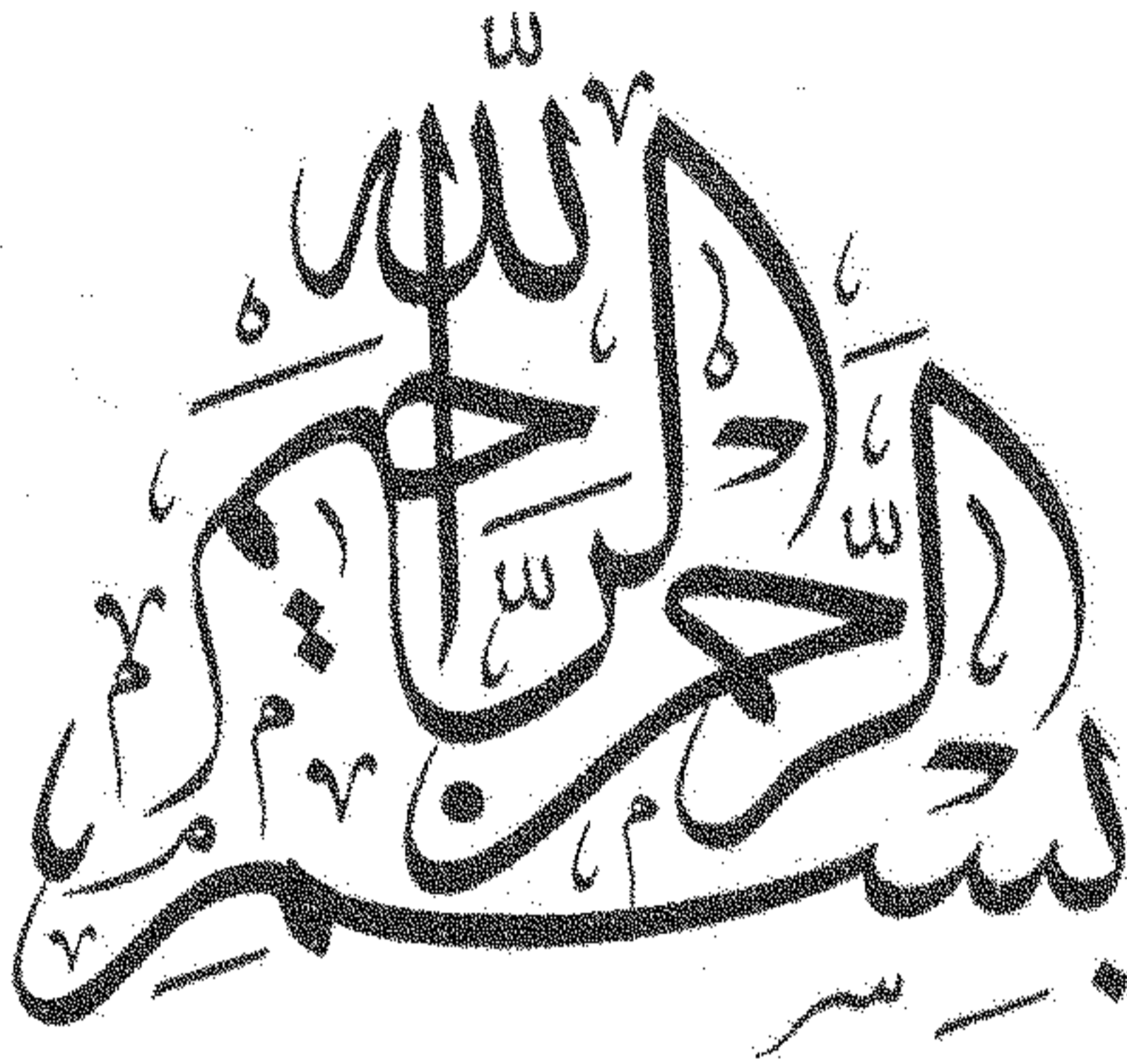
## فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۷	پیشگفتار
۱۱	اشاره
۱۲	جانان خواهد آمد
۱۳	اشتیاق
۱۵	آواز دل
۱۷	فراق
۱۹	شفاعت
۲۰	تو بیا
۲۱	پناه
۲۲	نگاه منتظر
۲۴	اسیر قفس
۲۶	پاکی گلها
۲۷	دوری تو
۲۸	ظلمت دل



۴۰	عزیر زهرا
۴۱	انتظار
۴۲	دوری تو
۴۴	در بدر
۴۶	لطف مولا
۴۶	فراق
۴۸	قبلهٔ آمال
۴۰	مسافر
۴۲	نگاه منتظر
۴۶	پناه
۴۶	پایان بیقراری
۴۸	منم... تویی
۵۰	گمره عالم
۵۲	درد جدایی
۵۴	اگر روزی
۵۶	به خود قول دادم
۵۸	زهر هجران
۶۰	نمی آیی چرا
۶۲	شب زنده داری
۶۴	زائر جمکران

۶۶	نیمه شعبان
۶۸	حجت حق
۷۰	آن سفر کرده
۷۱	ماه تابان
۷۲	مژدگانی
۷۳	حجاب غیبت
۷۵	مولا بیا
۷۶	گوهر یکدانه
۷۷	خوشه‌های گندم
۷۹	امید ناامیدان
۸۱	خدای عاشقان
۸۳	گل خوشبو
۸۶	دل من
۸۷	دلیم
۸۸	چراغونی



سوگند به قلم و آنچه می نویسد...

## پیشگفتار

به نام آن که روی دشمن و دوست

به هر جانب که باشد جانب اوست

بانو نیره ایلاقی حسینی شعر را نه به عنوان تفتن که از سر نیاز

می سراید او می گوید هرگاه دلم گرفته یا مشکلی داشته‌ام به آقا امام زمان

متوسل شده و حاجتم را گرفته‌ام محال است که قلم در دست بگیرم

شعری را شروع کنم و در انتها، شعرم به امام زمان (عج) منتهی نشود بانو

حسینی ادامه می‌دهد:

«من گاهی سردرد می‌شدم سردردهایم خیلی شدید بود و اذیتم

می‌کرد یک شب که حالم خیلی بد بود و از شدت سردرد بیهوش شده

بودم مرا به بیمارستان قائم منتقل کردند پزشکان پس از معاینه من به

دخترم - که شدیداً بی‌تابی می‌کرد گفته بودند متأسفانه تومور بزرگی در سر

مادرتان هست که به سمت مغز در حال پیشروی است و در صورت عمل

هم فقط دو درصد شانس زنده ماندن ایشان وجود دارد ضمن آن که اگر

زنده هم بماند احتمال نواقصی همچون فلج شدن، کوری و از دست دادن

حواس وجود دارد. با این حال با رضایت دخترم مرا عمل کردند.



ایشان پی برده‌ام قلبی که مالا مال از مهر اهل بیت و سرشار از عشق به امام  
زمان می‌باشد و آرزویش تنها دیدار اوست این بانوی فاضله فرزندانگی  
صالح و مسؤولیت‌پذیر نیز به جامعه اهدا نموده و از معدود کسانی است  
که گرچه شعر را دیر شروع کرده‌اند اما هرچه می‌گذرد بر غنای اشعار  
ایشان نیز افزوده می‌شود. برای ایشان از خداوند متعال آرزوی تندرستی  
و سلامت و سعادت دارم. خداوند همه ما را عاقبت به خیر بگرداند.

آمین!

منیژه درتومیان، مشهد مقدس، شهریور ۸۶



## اشاره

مولا به گوشه چشم بر ما بکن اشاره  
دنیا پر از ستم شده، کی می کنی تو چاره؟  
قدم خمیده گشته، مویم سفید چون برف  
مولا به چهره من یک دم نما نظاره  
مولای هر چه خوبی، مولای مهربانی  
ماییم و انتظاری بی حد و بی شماره  
بوی ظهورت این بار از جمکران دلها  
روید تا بتابد از کوچه ستاره  
ما عاشقان فردا، در انتظار جمعه  
ماندیم تا بگیری دستان ما دوباره

\*\*\*

ای عشق تا همیشه چشم انتظار هستیم  
چشم انتظار مردی..اسبی..و یک اشاره



## جانان خواهد آمد

دل‌م گوید که جانان خواهد آمد  
حدیث غم به پایان خواهد آمد  
شب هجران رسد روزی به پایان  
همان خورشید تابان خواهد آمد  
شب تیره رسد روزی به پایان  
همان ماه درخشان خواهد آمد  
جهان روشن شود از روی ماهش  
همان زیبا نگاران خواهد آمد  
تو می‌دانی دل‌م را غم گرفته  
که روزی غمگساران خواهد آمد  
نشستم بیقرار و چشم بر راه  
قرار بیقراران خواهد آمد  
همیشه چشم به راه و دل به امید  
امید نا امیدان خواهد آمد





## اشتیاق

من به دیدار تو مشتاقم و بس منتظرم  
تو بیا پای بنه باز به چشمان ترم  
بس که از هجر تو افسرده و مجنون شده‌ام  
گویا در ره عشق تو غریبی دگرم

عطر و بوی تو چو پیراهن یوسف بر من  
مژدگانی دهد هر دم که ز کویت گذرم  
سالها در پی دیدار تو ای یوسف من  
روز و شب خسته و دلمرده‌ام و در بدرم  
دوره هجر تو مولا چقدر طولانی‌ست  
خبری ده به منی کز همه جای خبرم  
«نیره» چشم به راه تو در اینجا مانده  
تا که تو آیی و روشن بنمایی بصرم



## آواز دل

بهار آمد دلم شوقی دگر یافت  
دلم حال و هوایی خوبتر یافت  
دلم پر می کشد سوی تو مولا  
مرا با خود ببر مولا از اینجا



دل من عاشقانه نغمه سر داد  
دللم آواز یک عشق دگر داد  
که شاید بوی تو در کوچه پیچد  
به پایان آید این روز و شب بد  
خداوندا دو چشمان ترم را  
منور کن به نور عشق مولا  
که شاید روی ماهش را ببینم  
گلی از شاخه رویش بچینم



## فراق

از فراق من پریشانم نمی آیی چرا؟  
همچو بیدی سخت لرزانم نمی آیی چرا؟  
از غمت شب تا سحر نالم عزیز فاطمه!  
همچو ابری زاله بارانم نمی آیی چرا؟

ای گل برگس بیا که عمر من گشته خزان  
ای همه آرامش جانم نمی آیی چرا؟  
هر شب از هجران تو با گریه دمسازم بیا  
غابری در کوی هجرانم نمی آیی چرا؟  
تو بیا در خانه ام شام غریبان را بین  
مونس شام غریبانم نمی آیی چرا؟  
عشق تو در خانه قلبم فروزان گشته است  
همچو شمعی داغ و سوزانم نمی آیی چرا؟  
چشم در راه تو مانده «نیزه» مولای من  
در فراق سخت گریانم نمی آیی چرا؟





## شفاعت

منم بیچاره و حیران  
 غم دل را کنم پنهان  
 که شاید با ظهور تو  
 شود هر کوچه گلباران  
 برای دیدن رویت  
 بریزم اشک چون باران  
 بیا ای یوسف زهرا  
 بیا ای منجی دوران  
 بیا تا در پناه تو  
 بگیرم من سرو سامان  
 شفاعت کن مرا ای گل  
 شفاعت کن مرا ای جان



### تویا

تویا عزیز زهرا، دل ما خون شده آقا  
تویا که صبح گردد شب تاریک دل ما  
تویا که دیده هامان به تو روشن شود ای گل  
تویا که نغمه سازده همه جا قمری و بلبل  
تویا که یاد رویت همه طاقتم ربوده  
و نگاه خسته من غم هجر تو سروده  
تویا که آتش دل به دمی فرو نشیند  
و نگاه خسته ما گل روی تو بیند  
تویا که عشق و شادی همه جا بگسترانی  
دل شیعیان خود را بکنی تو آسمانی



## پناه

ندارم پناهی به جز کوی تو  
 نخواهم جمالی به جز روی تو  
 نخواهم کسی جز تو را خوب من  
 نخواهم شمیمی به جز بوی تو  
 تو را جان زهرا قسم می دهم  
 رساند به من عطر گیسوی تو  
 منم منتظر در رهت چون گدا  
 که بیتم دمی قد دلجوی تو  
 شد از دوریت رنج من پیشمار  
 دو چشمان من خیره بر سوی تو  
 از آن ترسم عمرم بگردد تمام  
 نبینم جمال تو و روی تو

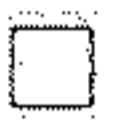


## نگاه منتظر

نگاهم مانده یک عمری به راهت  
شوم قربان روی همچو ماهت  
ندارم تحفه‌ای شیرین تر از جان  
که جان من فدای روی جانان

اگر روزی تو مولا جان بیایی  
رسد از دور بوی آشنایی  
دل و جان را به قربانت کنم من  
به قربان شهیدانت کنم من  
به دیده می کشم من خاک پایت  
و قربان می کنم خود را برایت  
از آن ترسم که جانم را نخواهی  
بگویی بنده ای بس رو سیاهی  
چه می شد تا کنارت باشد این دل  
چه می شد خاک راهت باشد این دل  
دل ما را رها سازی ز غمها  
رها سازی ز درد بیش و کمها  
و ما را با خودت همراه سازی  
که شاید بنده ای دلخواه سازی





## اسیر قفس

نقش تو را به دفترم، گاه به شعر می کشم  
یوی تو چون رسد به من، مستم و خوب و سرخوشم  
بال و پرم شکسته است بند دلم گسیخته است  
مرغ اسیر این قفس بی تو چقدر خسته است

کشته روی تو منم، زائر کوی تو منم  
 می به سبوی من تویی، تشنه جوی تو منم  
 گر نظری کنی به من، جان به فدات می کنم  
 در، دل دشت آرزو، تو را صدات می کنم  
 دیدن روی تو مرا هست امید آخرم  
 زود بیا که عمر من رفته و من مسافرم  
 «نیره» با امید تو عمر دوباره می کند  
 دفتر شعر خویش را پرز ستاره می کند



### پاکی گلها

ای نور چشم مصطفی، ای حجت حق خدا  
ای سرور و مولای ما، مهدی بیا مهدی بیا  
گشته جهان ظلمت سراه جنگ و جدل بی انتها  
رحم و مروت کیمیا، مهدی بیا مهدی بیا  
ای نور چشم ما بیا ای پاکی گلها بیا  
ای یوسف زهرا بیا مهدی بیا مهدی بیا  
آرامش دلها بیا، ای نور محفلها بیا  
آدینه فردا بیا، مهدی بیا مهدی بیا  
ای شهرة دنیا بیا، ای غایب تنها بیا  
امید و جان ما بیا، مهدی بیا مهدی بیا



## دوری تو

من ز دوری تو ای ماه زمینگیر شدم  
 عمر من رفته ز کف، آه بین پیر شدم  
 چشم من مانده به ره منتظر آمدنت  
 بی گل روی تو از هر دو جهان سیر شدم  
 کاش می شد که بیایی و تو را بینم من  
 چون ندیدم رخ زیبای تو دلگیر شدم  
 خواب دیدم که شبی مرده ام از درد فراق  
 خواب ناجور خودم هستم و تعبیر شدم  
 تا به کی چشم به در دوزم و سوزم از غم  
 باز آ یوسف زهرا که ز خود سیر شدم

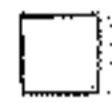


## ظلمت دل

یارب نظری به سوی ما کن  
درد دل خسته را دوا کن  
من طاقت دوریش ندارم  
خم گشته قدم ز درد و ماتم



در ظلمت این دل سیاهم  
راضی به ظهور یک نگاهم  
مهدی ست امید آخرینم  
ترسم که وصال او نبینم  
ترسم که بمیرم او نیاید  
کی پرده ز چهره‌اش گشاید؟  
مهدی تو صدای عشق هستی  
تو قدر و بهای عشق هستی  
تو دست عدالت خدایی  
تو راهنمای راه مایی  
خواهم ز خدا که تو بیایی  
روشن دل و جان ما نمایی  
یارب نظری به سوی ما کن  
درد دل خسته را دوا کن



### عزیز زهرا

تو بیا عزیز زهرا، تو بیا امید دلها  
تو بیا که از قراقت، شده ظلمت این دل ما  
همه عالم از غم تو، چو شبی سیاه گشته  
تو بیا که روز گردد، شب خستگان دنیا  
به خدا دلم گرفته، تو یگو چقدر باید  
بشوم صبور عالم، تو یکن ظهور آقا!  
تو بیا رسد به پایان، همه انتظار عالم  
تو بیا که عطر و بویت، بشود شفای دلها  
تو بیا که صبح گردد، شب تیره جهانی  
تو بیا عزیز تر گس، تو بیا عزیز زهرا



## انتظار

شب و روز انتظارش می‌کشم من  
 و هجر بی‌شمارش می‌کشم من  
 بنالم از غمش همچون فناری  
 بریزم اشک چون ابر بهاری  
 نشینم من به راهش زار و خسته  
 گهی سرمست و گاهی دلشکسته  
 قسم آقا تو را بر جان زهرا  
 نما یک گوشه چشمی تو بر ما  
 شدم دیوانه و مجنون رویت  
 منم آواره و حیران کویت  
 برای دیدن روی چو ماهت  
 کنم جان را فدای یک نگاهت  
 بیا تا عشق را آزاد سازی  
 جهان را پرز عدل و داد سازی



## دوری تو

قلب من از دوریت پر خون شده  
سینه‌ام ای خوب! چون جیحون شده  
می‌رسی لیلای دل‌های غریب  
گرچه دنیا بی تو چون مجنون شده  
بی تو دل‌ها خسته و پژمرده‌اند  
از چه نمی‌پرسی که این دل چون شده  
بی تو من زار و پریشان مانده‌ام  
چهره‌ام از خون دل گلگون شده  
از فراق تو چشم مصطفی  
درد و ماتم در دلم افزون شده  
کاش باز آیی که قلب «نیژه»  
از غم دوری تو پر خون شده



### در بدر

من در بدر کویت گشتم که تو باز آیی  
 یک جمعه تو از راهی بس دور و دراز آیی  
 دنیا به سر راهت فرشی ز گل اندازد  
 دیدار تو را ای گل، ره چاره خود سازد  
 تو چون گل رعنائی، ما نیز چو پروانه  
 گردیم به دور تو آشفته و دیوانه  
 خواهیم ز خدا هر شب، تاروی تو را بینم  
 از هجر رخت اما دلمرده و غمگینم  
 عمری ست به پای تو هی ثانیه‌ها رد شد  
 عمرم یگذشت و غم افزون شده بی حد شد  
 صبرم همه بی صبری، من ماندم و تنهایی  
 امید به این دارم یک روز تو باز آیی





لطف مولا

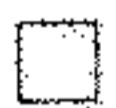
لطفی بنما بر ما

گرمی بده بر دلها

باز آی و فزون تر کن

گلهای همه دنیا

ما چشم به ره مانده  
ای نوگل بی همتا  
تا آن که تو باز آیی  
چون روز کنی شب را  
من خاک رهت هستم  
تا تو برسی مولا  
تا آن که جهان گردد  
از نور رخت زیبا  
دنیا بشود خرم  
دلها بشود والا  
کشته ست قراق تو  
دلهای غریب ما  
ما منتظرت هستیم  
هر جمعه و هر فردا  
بنمای ظهور ای گل  
ای نور دل زهرا



## فراق

از فراق جان من آمد به لب  
روز من تاریک گشته همچو شب  
کی شود روزی پیایی از سفر  
راه دل را امن سازی از خطر  
کی شود نوری بتابد بر جهان

تا بگویم آمده صاحب زمان  
از غم هجرت دل من مرده است  
درد هجران صبر من را برده است  
ای گل گلزار قرآن باز گرد  
ای امید ناامیدان باز گرد  
تا به کی از دیده‌ها پنهان شوی  
تا به کی تو غایب دوران شوی  
جان مولا قلب ما را شاد کن  
با ظهورت عالمی آباد کن



## قبله آمال

ای قبله آمال ما

ای روز و ماه و سال ما

ای اوج پر و بال ما

آگاهی از احوال ما



خود را مکن از ما نهران  
ای خوب ما ای جان جان  
باز آ چو خورشید جهان  
بر ما بتاب با ما بمان  
کن گوشه چشمی به ما  
ما را از غمها کن رها  
بر چشم ما بگذار پا  
ای مهربان ای خوش لقا  
ای حافظ دین خدا  
ای آخرین مولای ما  
ای منجی و ای رهنما  
مهدی بیا مهدی بیا



## مسافر

باز مجنونم، پریشانم خدا  
رهسپار گوی جانانم خدا  
از غم دوری یار گلعدار  
ساکت و سردر گریبانم خدا

همچو برگ افتاده‌ام در پای او  
من اسیر دست تو فانم خدا  
تا به کی باید بسوزم از غمش  
همچو بیدی سخت لرزانم خدا  
بیخود از خود گشته و دیوانه‌ام  
چیست دار و کیست درمانم خدا  
بس که در هجران او نالیده‌ام  
همچو شمعی اشک ریزانم خدا  
کی به پایان می‌رسد این انتظار  
من که خود هم رو به پایانم خدا  
سالها من چشم در ره بوده‌ام  
تا به کی اینگونه می‌مانم خدا  
آن مسافر را به بالینم رسان  
تو که می‌دانی پریشانم خدا



## نگاه منتظر

منم سرگشته و حیران همیشه  
که غمها در دل من کرده ریشه  
غم دوری تو فرسوده ام کرد  
نمی دانی چه بر روز من آورد

نگاهم منتظر بر راه مانده  
کسی اندوه و دردم را نخوانده  
به یادت روز و شب در انتظارم  
غمینم، خسته هستم، بیقرارم  
دو چشمم نور خود را داده از دست  
دل‌م بر عاشقان دوست پیوست  
کسی باید غم‌م را چاره سازد  
طناب خستگی را پاره سازد  
تو مهدی جان امید آخرینی  
امید روزهای واپسینی  
بیا صیقل بده آینه‌ها را  
نگاهی مرحمت کن چشم ما را  
بیا تا روح ما رونق بگیرد  
و ظلم و جور در دنیا بمیرد  
عدالت را تو در دنیا بگستر  
درخت مهربانی را پرور



## پناه

تو پناه مردمان بی پناهی  
تو امید روزگار رو سیاهی  
تو شبیه یک ستاره می درخشی  
تویی که شادی به این دنیا می بخشی

تو طیب دردهای لاعلاجی  
تو به بالای سر زمانه تاجی  
تو گل همیشه سرخ نوبهاری  
تو برای این زمانه شاهکاری  
تو امام آخری ولی عصری  
تو شه عدالتی میان قصری  
تو برای ما امید آخرینی  
تو خود «عدالتی» که در زمینی  
تو همیشه آخرین پناه مایی  
و خدا کند... خدا کند بیایی

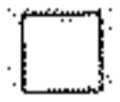


## پایان بیقراری

نشسته گرد پیری بر سر من  
چنان برفی که ریزد روی دامن  
جوانی همچو برق و باد بگذشت  
گاهی ناشاد و گاهی شاد بگذشت



ولی من همچنان در انتظارم  
دقایق را به کندی می‌شمارم  
به خود می‌گویم او می‌آید... آری  
به پایان می‌رسد این بیقراری  
«به هر جا می‌رسم می‌جویم او را»  
«به هر گل می‌رسم می‌بویم او را»  
که گل دارد نشان از روی مهدی  
و دارد عطری از گیسوی مهدی  
مرا بی‌وصل او یارب نمیران  
شهیدم کن ولی با تب نمیران  
نمی‌خواهم که در بستر بمیرم  
خدایا کی شود او دستگیرم



منم... تویی

منم قطره، تویی دریا

منم ذره، تویی صحرا

منم ناقص، تویی کامل

منم سائل، تویی آقا

منم برگ‌گی خزان دیده  
تویی گلزار بی همتا  
منم تاریکی مطلق  
تویی آن روشن عظما  
منم چشمی به ره مانده  
تو نور چشمی و والا  
جهان بیمار رویت شد  
کجایی ای طیب ما  
به بیماران نگاهی کن  
قدم بگذار بر دلها  
بیا معشوق هر عاشق  
بیا ای نوگل زهرا



## گمره عالم

ای مه خوب و بی نظیر  
دست دل مرا بگیر  
من که ز پا فتاده‌ام  
پا به رخت نهاده‌ام

گمراه عالمم مکن  
از سپهت کمم مکن  
عاشق روی تو منم  
رهرو کوی تو منم  
هجر تو آتشم زده  
درد دگر به من مده  
من به تو دل سپرده‌ام  
رنج و عذاب برده‌ام  
شعر سروده‌ام بسی  
یاد تو بوده‌ام بسی  
روز ظهورت ای صنم  
گشته روی تو منم  
کاش شوم فدای تو  
گشته شوم برای تو



## درد جدایی

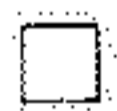
دل‌م خون گشته از درد جدایی

مرا گشته ست این بی‌همنوایی

پیا ای سبزپوش تک‌سوارم

پیا تنها امید روزگارم

سر و سامان بده روح و دلم را  
چراغانی بکن این محفلم را  
چرا از دیده‌ها پنهانی ای گل؟  
تو که بر دردها درمانی ای گل  
کرم فرموده بر چشمم قدم نه  
کمی مرهم به درد بی حدم نه  
نوید جمعه را بر ما تو دادی  
نوید وصل گلها را تو دادی  
کنون ماییم و چشمی چشم در راه  
قدم بگذار بر چشم من ای ماه

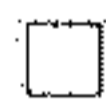


اگر روزی...

اگر روزی ز در آید شه عشق  
چراغانی نمایم در گه عشق  
اگر روزی بینم روی ماهش  
دو چشمم را نمایم فرش راهش



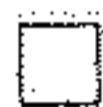
دلم دلتنگیش را دوست دارد  
 و خواب رنگیش را دوست دارد  
 سه دفعه خواب گل را دیده‌ام من  
 دل بی تاب گل را دیده‌ام من  
 چه می شد روز جمعه می رسید او  
 و می کرد جمعه‌ها را روز عید او  
 شب تاریک دنیا روز می شد  
 عدالت بر ستم پیروز می شد  
 مسلمانان دنیا پای کوبان  
 به استقبال می رفتند شادان  
 جهان با عشق او آباد می شد  
 ز بیداد و ستم آزاد می شد



### به خود قول دادم

به خود قول دادم در این روزگار  
اگر تو نیایی نگیرم قرار  
به خود قول دادم که هر نیمه شب  
صحیفه بخوانم، بگیرم طرب

به خود قول دادم که با ناله‌ها  
روم سوی مهمانی لاله‌ها  
به قرآن دل خویش روشن کنم  
چراغان از آن کوی و برزن کنم  
شوم با گل و خار من مهربان  
دهم دست یاری به پیر و جوان  
که شاید بساطی مهیا شود  
دل آماده وصل مولا شود  
سر قول خود هستم آقای من  
قرار دل زار و تنهای من



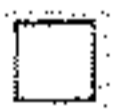
## زهر هجران

دلَم از دوری اش خونبار گشته  
دو چشمم از فراقش تار گشته  
ز بس از زهر هجرانش چشیدم  
زخم زرد و تنم بیمار گشته

چنان حالم خراب است ای گل من  
 که دشمن هم مرا غمخوار گشته  
 به یادش روز و شب می نالم از درد  
 که درد از دست من بیزار گشته  
 خداوندا! به وصلش کی رسم من؟  
 زمانه بر سرم آوار گشته  
 ز شعر و شاعری دیگر چه سودم  
 درخت شعر من بی بار گشته  
 چه می شد ناگهان مولا بیاید  
 بفرماید وفا بسیار گشته  
 عداوت رخت بر بسته ز دنیا  
 و گرگ و میش با هم یار گشته

\*\*\*

خداوندا اگر آقا بیاید  
 یقیناً بخت من بیدار گشته



## نمی آیی چرا

ای به قربان دلت، آقا نمی آیی چرا؟  
گاه می پرسم ز خود بد دیده است آقا ز ما؟  
ما که تا بوده همیشه دوستدارش بوده ایم  
از سپاه بیدل و عشاق زارش بوده ایم

از چه آقا با دل ما بی وفایی می‌کند؟  
 جمعه‌ها آقا چرا نا‌آشنایی می‌کند؟  
 ما همان چشم انتظاران سپاه جمعه‌ییم  
 سالیان سال غایب‌های راه جمعه‌ییم  
 ندبه‌های جانگداز از جان و دل خواندیم ما  
 سالیان سال او را منتظر ماندیم ما  
 مهدی موعود! ما از خیل عشاق تو ییم  
 گل اگر نه، خارهای کوچک باغ تو ییم  
 با دل ما مهربانتر باش، عاشق پیشه‌ایم  
 سنگ هجران را مزن بر ما که ما از شیشه‌ایم



## شب زنده‌داری

دلَم از دست دوریها غمین است  
دو چشمم اشکبار و دل حزین است  
دلَم با درد او همخانه گشته  
به دور شمع و گل پروانه گشته



بیارم اشک چون ابر بهاری  
کنم با غصه‌ها شب زنده‌داری  
خیالم سوی مولا پر گرفته  
دل‌م بیچارگی را سر گرفته  
دل‌م خواهد بگیرم دست جان را  
کشم بر چشم خاک جمکران را  
مگر بینا شود جان و دل من  
شود خاکش امید ساحل من  
خداوند! به حق آستانش  
نصیبم کن سفر تا جمکرانش...



زائر جمکران

من زائر کوی جمکرانم

قریبانی آن مه نهانم

عشقش ز ازل نشسته در دل

دیوانه‌ترین عاشقانم

در وصف صفات ماه غایب  
 الکن شده ای خدا زبانم  
 تا کی بتوان صبور بودن  
 ولله که من نمی توانم  
 مهدی ست امید آخرینم  
 از اوست که شهره جهانم  
 من دل به وفای او سپردم  
 نامش همه دم سر زبانم  
 ای کاش که او در آید از در  
 بیند که چقدر ناتوانم  
 دستان دل مرا بگیرد  
 پرواز دهد به کهکشانم  
 در مسجد جمکران چو قطره  
 من بین تمام شیعیانم  
 آن ماه که غایب از نظر هاست  
 در گفتن او چه می توانم؟؟



نیمه شعبان

تیمه شعبان شده

توبت جانان شده

عید ضعیفان شده

یوسف زهرا بیا

مانده دو چشمم به راه  
خسته‌ام و روسیاه  
جز تو ندارم پناه  
یوسف زهرا بیا

روز و مه و سال من  
شاهد احوال من  
وای بر این حال من  
یوسف زهرا بیا

چشم نهان منتظر  
روح زمان منتظر  
دیدۀ جان منتظر  
یوسف زهرا بیا  
بهر دل ما بیا  
غایب کبری بیا  
جمعه فردا بیا  
یوسف زهرا بیا



## حجت حق

ای عطر و بوی مصطفی

ای حجت حق خدا

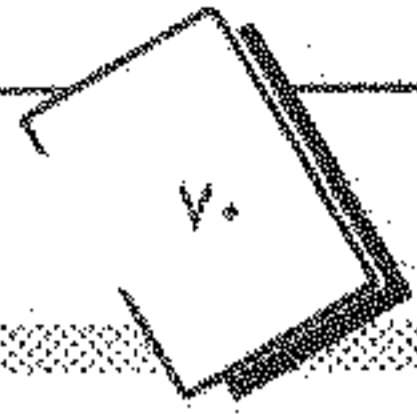
جز تو ندارم آشنا

مهدی بیا، مهدی بیا

ای نور چشم مؤمنین  
 ای سرور و سالار دین  
 ای رهنمای مسلمین  
 مهدی بیا، مهدی بیا

دنیا شده ظلمت سرا  
 پر درد و پر رنج و بلا  
 لطفی نما بر حال ما  
 مهدی بیا، مهدی بیا

چشمم بود هر دم به راه  
 رویم بود بس روسیاه  
 با قلب لبریز از گناه  
 مهدی بیا، مهدی بیا  
 آقا به حق مصطفی  
 آن آیت لطف خدا  
 آن نور عرش و کبریا  
 مهدی بیا، مهدی بیا



## آن سفر کرده

آن سفر کرده باز می آید  
از رهی بس دراز می آید  
نوبت عاشقی فراهم شد  
نغمه‌ای دلنواز می آید  
سبزپوشی سوار بر اسبش  
نور حق در فراز می آید  
سبزه و سیزده گل خوشبو  
در قنوت، نماز می آید  
مژدگای دهید ای یاران  
کان سفر کرده باز می آید...



## ماه تابان

نمی دانم تو مهدی جان کجایی؟  
 در اینجایی تو یا در کربلایی؟  
 نمی دانم چرا ای ماه تابان  
 شده از دیدگان خلق پنهان؟  
 بگو در انتظارت چند باشیم؟  
 به دور از گرمی و لبخند باشیم  
 فراق شادی ما را گرفته  
 تو پنداری دل دنیا گرفته  
 زمانه سازِ ناساز خودش را  
 نموده بهر اشک ما مهیا  
 دل ما عاشقان خسته جان را  
 منه در انتظار خویش آقا  
 بیا ظاهر بشو از پرده غیب  
 که تا دنیا شود عاری ز هر عیب

### مژدگانی

مژدگانی بده یارم ز سفر می آید

ماه نورانی غایب ز نظر می آید

مژدگانی بدهید عشق فراوان شده است

دل بیچاره این غمزده درمان شده است

ابر باید که ببارد نم باران هر شب

دشت باید که بروید گل و گلستان در شب

باد باید که بر قصد و بچرخد شادان

گردبادی شود و غصه برد تا پایان

مژدگانی بده ای یار که یارم آمد

مایه رحمت و هم صبر و قرارم آمد



## حجاب غیبت

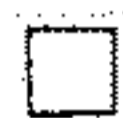
شب است و ابرهائی پاره پاره  
و چشمک می زند ماه و ستاره  
دلم از دست این دنیا گرفته  
و جودم را غمی عظمی گرفته

خداوند! نمی دانم چه گویم  
یکی را داده‌ای بیش و یکی کم  
یکی را داده‌ای اموال انبوه  
یکی را داده‌ای صد رنج و اندوه  
یکی را همچو من چشم انتظاری  
نموده همچو منی از بیقراری  
خدایا! طاقت من طاق گشته  
حدیثم شهره آفاق گشته  
خدایا مهدی صاحب زمان را  
بیرون کن از حجاب غیب حالا  
جهان را پرز عدل داد سازد  
دل ما را از غم آزاد سازد



### مولا بیا

مولا بیا که دنیا پر گشته از سیاهی  
 پر گشته از فساد و از شرّ و از تباهی  
 مولا بیا که دلها سنگند همچو صخره  
 ماییم و بی پناهی، ماییم و نیمه راهی  
 مولا بیا که ما را از رنج غم رهانی  
 از رنج ناامیدی از درد بی پناهی  
 سرخ است روی عالم، زرد است روی گلها  
 از شرم بی حیایی، از فرط بیگناهی  
 مهدی بیا که دل را فرش رخت نمودم  
 باری رهایمان کن از این همه تباهی



### گوهر یكدانه

تو گوهر در دانه مایی  
معشوقی و جانانه مایی  
تا در ب دل مرا گشایند  
بینند که در خانه مایی  
عمریست به دام تو اسیرم  
شمع و گل و پروانه مایی  
ما در بدریم و بی پناهم  
هم دامی و هم دانه مایی  
ما منتظر ظهور هستیم  
تو مستی و مستانه مایی  
هر چند ز دیده ها نهانی  
با این همه جانانه مایی



خوشه‌های گندم

دلم خواهد برون آبی ز غیبت

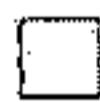
دری را وا کنی از روی رحمت

دلم خواهد که همراه تو باشم

کنیز گنج درگاه تو باشم

دلم می‌خواست آقا در سپاهت  
بگیری روح ما را در پناهت  
پناه قلب رنجورم تو باشی  
و سوی چشم بی‌نورم تو باشی  
بیایی شادمان سازی جهان را  
بگیری دستهای این و آن را  
به لطفت مهربان گردند مردم  
بروید خوشه‌های زرد گندم  
جهان آکنده از نور تو باشد  
و بدر عشق در دلها پیاشد





## امید ناامیدان

بهار آمد هزاران بار دیگر  
نیامد آن گل باغ پیمبر  
دل صحرا شده سبز و دل آرا  
نمی آید چرا آن نور زهرا؟

تو ای تنها امید ناامیدان  
تو ای نور سپید دل سپیدان  
دل‌م خون شد ز دوری تو باز آ  
کجا پنهان شدی ای ماه زیبا؟  
بهار آمد، بهار من کجایی؟  
دریغ از عشق و از این بی وفایی  
شده بی تو بهارم چون زمستان  
نه گل می خواهم و نه بوی بهستان  
بیا تا من در این فصل پر از گل  
ز شوق تو بخوانم همچو بلبل  
دعایم روز و شب این است پر لب  
رسان منجی عالم را تو یارب



## خدای عاشقان

دلَم بی تو غبار غم گرفته  
چو مرغی در قفس، ماتم گرفته  
ندارم من قضایی بهر پرواز  
نه عشقی که بخوانم باز آواز

به پشت میله‌های آهنینم  
من آن زندانی دست زمینم  
که یارم را، از چشمم دور کرده  
مرا آواره و مهجور کرده  
صدای ساز من را لال کرده  
غم و درد مرا غریبال کرده  
بیا مولا قفس را باز بنما  
به آهنگی مرا آواز بنما  
بیا مولا که دلتنگ تو هستم  
خدای عاشقان را می پرستم  
بیا تا در رکابت جای گیرم  
چو گل در خاکِ عشقت پای گیرم



## گل خوشبو

دوباره آمده فصل بهاران  
برفته سوز و سرمای زمستان  
تمام دشت گشته سبز و پر گل  
زمین آکنده است از بوی سنبل

چو بارد ابر زیبای بهاری  
بخواند هر طرف کبک و قناری  
هوا دلکش، زمین خرم و زیبا  
پرستو پرزند تا آسمانها  
اگر مولای من روزی بیایی  
جهان پر می شود از روشنایی  
دلم تنگ است در این فصل زیبا  
برای تو گل خوشبوی زهرا

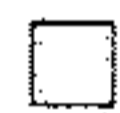
# ترانه‌ها



## دل من

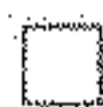
دل من گرفته و وا نمی شه  
غم من دیگه مداوا نمی شه  
گرچه دنیا همه سبز و روشنه  
اما این زخمای دل مال منه  
شبای من همه تاریک و سیاس  
هرچه غصه توی دنیا مال ماس  
صبر و آروم و قرارم دیگه نیست  
صدایی می رسه از دور میگه «نیست»  
بلبلا، شاپرکا، سنجاقکا  
همه همصدا میگن که ای خدا  
چی می شد که منجی ما می اومد  
منجی تموم دنیا می اومد  
انتظار ما به پایان می رسد  
تا امام هستی و جان می رسد





دلَم...

یه بغضی دست فردامو گرفته  
یه درد شوم دنیا مو گرفته  
اگه میخوای بدونی حال زارم  
غم عالم سراپامو گرفته



### چراغونی

دوس دارم یه روز بیای شهر و چراغون بکنیم  
همه یار هم باشیم در دارو، درمون بکنیم  
دوس دارم یه روز برم راهی جمنکرون بشم  
همصدا با قمریا و نعمة اذون بشم  
دونه‌های تسییحو یکی یکی جدا کنم  
هم خدا خدا کنم و هم تو رو صدا کنم  
حاجت این دل دلشکسته رو، روا کنی  
منو با حال و هوای حرم آشنا کنی  
مثل ابر بهاری یکسره بارون بیارم  
سرگلدسته مسجد، ریشه و گل بکارم  
نیمه شعبان اگه این دغه قسمت بشه  
واسه «توبه» میام شاید دلم آدم بشه